

**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**14010616**

**موضوع**: شک در تقدم و تأخر /تنبیهات /استصحاب

**خلاصه مباحث گذشته:**

در جلسات گذشته گفتیم شک در تقدم و تأخر به دو نحو قابل ملاحظه است:

1-شک در تقدم و تأخر نسبت به اجزای زمان: بحث از آن در جلسات گذشته مطرح شد.

2-شک در تقدم و تأخر نسبت به حادث دیگر: در جلسۀ گذشته وارد این بحث شدیم و گفتیم دو حادثه گاهی هر دو مجهول التاریخ هستند و گاهی یکی معلوم و دیگری مجهول التاریخ است همچنین در هر یک از این دو حالت دو مرحله بحث وجود دارد یک مرحله جریان ذاتی استصحاب و مرحلۀ دیگری معارض داشتن یا نداشتن آن است.

در این جلسه به تکمیل این بحث خواهیم پرداخت.

# بررسی جریان استصحاب در تعاقب حادثین در فرض جهل به تاریخ هر دو

محقق خراسانی[[1]](#footnote-1) در بحث اصل تأخر حادث این بحث را مطرح می کنند که وقتی از یک سو علم به تحقق دو حادثه داریم ولی از سوی دیگر شک در تقدم و تأخر این دو حادثه داریم چنانچه اثر برای عدم یک حادثه در زمان وجود دیگری باشد آیا می توان استصحاب عدم حادثۀ مورد نظر را جاری کنیم یا نه؟

به طور مثال وقتی می دانیم هم زید و هم پدرش فوت کرده اند اما نمی دانیم کدامیک زودتر و کدام دیرتر مرده است، حادثۀ مورد نظر در این مثال موت است و عدم موت هر یک از طرفین در زمان موت دیگری موضوع ارث بری وی می باشد پس اگر بتوانیم عدم موت وارث تا زمان موت موروث منه را با استصحاب اثبات کنیم موضوع ارث بری ثابت می شود یعنی باید دید آیا استصحاب عدم موت زید تا زمان موت پدر و همچنین عدم موت پدر تا زمان موت زید جاری می شود یا نه؟

فرض بحث در جایی است که هر دو مجهول التاریخ باشند حال قبل از ساعت اول و دوم که می دانیم پدر زنده بوده لذا می خواهیم استصحاب عدم موت پدر را تا زمان موت زید جاری کنیم.

معمول آقایان همچون مرحوم شیخ انصاری در رسائل[[2]](#footnote-2)، قائل به تعارض استصحاب عدم موت زید با استصحاب عدم موت پدرش شده اند اما محقق خراسانی می فرماید این استصحاب ذاتا جاری نیست نه این که ذاتا جاری باشد و به دلیل معارضه از آن دست بکشیم.

 آنچه اثر دارد عدم موت پدر در زمان موت پسر است و بالعکس عدم موت پسر در زمان موت پدر؛ همچنین باید دانست در اینجا دو ساعت مطرح است یکی ساعت اول و یکی ساعت دوم که یکی از حادثین در ساعت اول و حادث دیگر در ساعت دوم رخ داده است؛ قبل از این دو ساعت موت پدر محقق نشده بوده و ما می خواهیم این عدم موت را استصحاب می کنیم تا زمان موت پسر؛ توجه به این نکته لازم است که موت پسر ممکن است در ساعت اول باشد و ممکن است در ساعت دوم باشد و چون نمی دانیم کدامیک از دو ساعت زمان موت پسر است، زمان واقعی موت پسر را مد نظر قرار داده و عدم موت پدر را تا زمان واقعی موت پسر استصحاب می کنیم اما اشکال اینجا است که اگر زمان واقعی موت پسر، ساعت دوم باشد، پس زمان واقعی موت پدر ساعت اول بوده و در این صورت ساعت اول ساعت وجود موت خواهد بود و اتصال عدم را از بین می برد بنابراین احتمال دارد ساعت اول بین زمان یقین و شک فاصله شود.

اگر زمان واقعی موت پسر، ساعت اول باشد مشکلی در استمرار عدم موت پدر تا زمان اول وجود نخواهد داشت چون در این صورت زمان متیقن (یعنی قبل از دو ساعت) و زمان مشکوک (یعنی ساعت اول) به یکدیگر متصل است اما وقتی این احتمال وجود دارد که زمان واقعی موت پسر، ساعت دوم باشد پس این احتمال وجود دارد که ساعت اول بین متیقن و مشکوک فاصله انداخته باشد و مانع اتصال و استمرار متیقن بشود در نتیجه اتصال متیقن به مشکوک احراز نمی شود.

## نقض و ابرام

اینجا یک ان قلت توسط ایشان مطرح شده است که چرا عدم موت پدر را تا ساعت دوم جاری نمی کنید؛ ما شک داریم تا ساعت دوم پدر مرده است یا نه لذا می توان استصحاب عدم موت پدر را تا ساعت دوم جاری کرد بنابراین لزومی ندارد زمان واقعی موت پسر را ملاحظه کنیم تا با اشکالات سابق مواجه شویم.

ایشان در پاسخ می فرماید: این استصحاب زمانی صحیح است که بخواهیم استصحاب را با لحاظ عمود زمان جاری کنیم یعنی در عمود زمان ساعت دوم را مد نظر قرار داده و می گوئیم عدم موت پدر تا ساعت دوم محقق نشده است ولی اشکالش این است که فرض بحث مربوط به جایی است که اثر برای عدم تحقق یک حادثه، در ظرف وجود حادثۀ دیگر است بنابراین آنچه اثر دارد عدم تحقق موت در ساعت دوم نیست بلکه عدم تحقق موت در زمان واقعی موت پسر است و همانطور که گذشت احتمال زمان واقعی موت پسر در ساعت دوم رخ داده باشد که در این صورت زمان یقین و شک به یکدیگر متصل نبوده و حال آن که برای اجرای استصحاب لازم است اتصال زمان یقین و شک احراز شود.

### بازخوانی عبارت محقق خراسانی در کفایه و حاشیۀ رسائل

این بحث، بحثی دشوار است و عبارتهای بحث نیز صعوبت دارد؛ عبارت محقق خراسانی در کفایه از این قرار است:

فإن كانا مجهولي التاريخ فتارة كان الأثر الشرعي لوجود أحدهما بنحو خاص من التقدم أو التأخر أو التقارن لا ل لآخر و لا له بنحو آخر فاستصحاب عدمه صار بلا معارض بخلاف ما إذا كان الأثر لوجود كل منهما كذلك أو لكل من أنحاء وجوده فإنه حينئذ يعارض فلا مجال لاستصحاب العدم في واحد للمعارضة باستصحاب العدم في آخر لتحقق أركانه في كل منهما هذا إذا كان الأثر المهم مترتبا على وجوده الخاص الذي كان مفاد كان التامة.

و إما إن كان مترتبا على ما إذا كان متصفا بالتقدم أو بأحد ضديه الذي كان مفاد كان الناقصة فلا مورد هاهنا للاستصحاب لعدم اليقين السابق فيه بلا ارتياب.

یک موقعی یکی از دو حادثه را در نظر می گیریم و اثر شرعی برای وجود یکی از این هاست که بحث از آن گذشت

و أخرى كان الأثر لعدم أحدهما في زمان الآخر فالتحقيق أنه أيضا ليس‏ بمورد للاستصحاب فيما كان الأثر المهم مترتبا على ثبوته [للحادث بأن يكون الأثر للحادث‏] المتصف بالعدم في زمان حدوث الآخر لعدم اليقين بحدوثه كذلك في زمان [بل قضية الاستصحاب عدم حدوثه كذلك كما لا يخفى‏]

بحث مربوط به این قطعه را مطرح نکردیم لذا در آینده در مورد این بخش صحبت می کنیم.

بحث حاضر عمدتاً مربوط به این بخش از عبارت است:

و كذا فيما كان مترتبا على نفس عدمه في زمان الآخر واقعا

اگر اثر برای عدم این ها در زمان واقعی وجود دیگری باشد مثال مرگ پدر و پسر مطرح می شود؛ نمی دانیم در زمان واقعی موت پسر، پدر متصف به عدم موت بوده یا نه که می فرماید نمی توان استصحاب را جاری کرد.

در ادامه می فرماید:

و إن كان على يقين منه في آن قبل زمان اليقين بحدوث أحدهما

آن زمان اولی که می دانیم یکی از حادثین در آن محقق شده، مسبوق به عدم است یعنی می دانیم قبل از زمان اول آن حادث محقق نشده بوده در اینجا نمی توان استصحاب عدم را جاری کرد

لعدم إحراز اتصال زمان شكه و هو زمان حدوث الآخر بزمان يقينه لاحتمال انفصاله عنه باتصال حدوثه به.

چون احتمال دارد زمان حدوث حادث دیگر ساعت دوم باشد بنابراین احتمال می دهیم زمان حدوث حادث مورد نظر در ساعت اول باشد که در این صورت ساعت اول ساعت وجود حادث مورد نظر است و ساعت وجود آن مانع اتصال عدمش تا ساعت دوم می شود چون عدم موت پدر اگر بخواهد تا ساعت واقعی موت پسر استمرار پیدا کند نباید وجود موت در این بین فاصله شود و حال آن که این احتمال وجود دارد که ساعت اول، زمان واقعی موت پدر بوده باشد که در این صورت مانع اتصال عدم موت قبل از ساعت اول به بعد از ساعت اول خواهد شد چون عدم موت پدر در زمان اول تبدیل شده به وجود موت لذا نمی توان عدم موت را به بعد از ساعت اول استمرار داد.

و بالجملة كان بعد ذاك الآن الذي قبل زمان اليقين بحدوث أحدهما زمانان أحدهما زمان حدوثه و الآخر زمان حدوث الآخر و ثبوته الذي يكون طرفا للشك في أنه فيه أو قبله و حيث شك في أن أيهما مقدم و أيهما مؤخر لم يحرز اتصال زمان الشك بزمان اليقين و معه لا مجال للاستصحاب حيث لم يحرز معه كون رفع اليد عن اليقين بعدم حدوثه بهذا الشك من نقض اليقين بالشك.

یک زمانی بوده که هیچ حادثی نبوده و بعد از آن دو زمان داریم که مردد است یعنی نمی دانیم حادثۀ اول و حادثۀ دوم در کدامیک از دو زمان رخ داده است لذا اگر بخواهیم استصحاب عدمی که قبل از این دو زمان متعلق یقین بوده را به زمان واقعی حادثۀ دوم بکشانیم این احتمال وجود دارد که زمان واقعی حادثۀ دوم ساعت دوم و زمان واقعی حادثۀ اول ساعت اول باشد که در این صورت نمی توان عدم حادثۀ اول را تا زمان واقعی حادثۀ دوم استمرار داد چون وجود حادثۀ اول در ساعت اول بین عدمی که قبل از آن و بعد از آن مورد نظر است فاصله می اندازد.

این را در عبارت حاشیه[[3]](#footnote-3) زیباتر توضیح داده است:

و إن شئت قلت: إنّ عدمه الأزلي المعلوم قبل الساعتين،

 ما دو ساعت داریم یکی ساعت اول و یکی ساعت دوم که نمی دانیم دو حادثه در کدامیک از این دو ساعت واقع شده اند و یک ساعت هم قبل از این دو ساعت داریم که هیچ یک از حادثین محقق نشده بوده

و إن كان في الساعة الأولى منهما مشكوكا، إلّا أنّه- حسب الفرض- ليس موضوعا للحكم و الأثر، و إنّما الموضوع هو عدمه الخاصّ، و هو عدمه في زمان حدوث الآخر، المحتمل (المحتمل وصف زمان است) كونه الساعة الأولى المتّصلة بزمان يقينه، أو الثانية المنفصلة عنه

موت پدر قبل از این دو ساعت که ساعت شک است یقینی العدم است و این عدم یقینی را می خواهیم استصحاب کنیم؛ حال اگر بخواهیم این عدم یقینی را به زمان اول بکشانیم ذاتاً اشکالی ندارد ولی مشکلش این است که موضوع اثر نیست چون به حسب فرض موضوع اثر عبارت است که عدم تحقق موت پدر در زمان واقعی تحقق موت پسر؛ بنابراین باید زمان واقعی موت پسر را زمان مجرای استصحاب قرار داد نه ساعت اول را و چنانچه زمان واقعی موت پسر در ساعت دوم باشد، شما باید بتوانید عدم موت پدر را تا زمان دوم استمرار دهید و حال آن که در چنین فرضی عدم موت پدر در ساعت اول تبدیل به موت پدر شده بنابراین عدم موت نمی تواند تا ساعت دوم استمرار پیدا کند.

اگر زمان واقعی موت پسر ساعت اول باشد عدم موت پدر می تواند تا ساعت اول استمرار داشته باشد و زمان یقین و شک متصل می شوند ولی چون شک داریم چنین اتصالی احراز نمی شود.

لم يحرز اتّصال زمان شكّه بزمان يقينه، و لا بدّ منه في صدق: «لا تنقض اليقين بالشكّ»، فاستصحاب عدمه إلى الساعة الثانية، لا يثبت عدمه في زمان حدوث الآخر، إلّا على الأصل المثبت فيما دار الأمر بين التقدّم و التأخّر، فتدبّر.

ایشان در ادامۀ متن کفایه می فرماید:

لا يقال لا شبهة في اتصال مجموع الزمانين بذاك الآن و هو بتمامه زمان الشك في حدوثه لاحتمال تأخره على الآخر مثلا إذا كان على يقين من عدم حدوث واحد منهما في ساعة و صار على يقين من حدوث أحدهما بلا تعيين في ساعة أخرى بعدها و حدوث الآخر في ساعة ثالثة كان زمان الشك في حدوث كل منهما تمام الساعتين لا خصوص أحدهما كما لا يخفى.

شبهه این است که شما گفتید حادثۀ دوم ممکن است در ساعت اول باشد و ممکن است در ساعت دوم باشد ولی لزومی ندارد ساعت ها را از هم جدا کنید زیرا می توان گفت عدم سابق در مجموع این دو ساعت استمرار دارد یا نه

فإنه يقال نعم و لكنه إذا كان بلحاظ إضافته إلى أجزاء الزمان و المفروض أنه بلحاظ إضافته إلى الآخر و أنه حدث في زمان حدوثه و ثبوته أو قبله و لا شبهة أن زمان شكه بهذا اللحاظ إنما هو خصوص ساعة ثبوت الآخر و حدوثه لا الساعتين.

این حرف زمانی درست است که استصحاب را نسبت به اجزای زمان در نظر بگیریم ولی فرض بحث این است که اثر برای عدم یکی در زمان واقعی دیگری است

و أنه حدث في زمان حدوثه و ثبوته أو قبله و لا شبهة أن زمان شكه بهذا اللحاظ إنما هو خصوص ساعة ثبوت الآخر و حدوثه لا الساعتين.

فانقدح أنه‏ ...

فانقدح نکاتی دارد که در آینده به آن می پردازیم.

# اختصاص مفاد ادلۀ استصحاب به جریان آن به لحاظ عمود زمان

یک نکتۀ کلی وجود دارد که اجمالا به آن اشاره می کنیم و در آینده به شکل تفصیلی به آن می پردازیم.

محقق خراسانی اصل این تفکر که استصحاب می تواند در ارتباط با یک حادث دیگر باشد و ناظر به عمود زمان نباشد را پذیرفته است و این مطلب در کلمات یک سری از آقایان مفروغ عنه پنداشته شده است که استصحاب لازم نیست به ملاحظۀ عمود زمان باشد بلکه می تواند به ملاحظۀ حادث دیگر جاری شود.

باید دانست اصل این پیش فرض محل اشکال است و ممکن است گفته شود مفاد استصحاب استمرار متقین در عمود زمان است نه تا زمان واقعی حادثۀ دیگر.

## عدم لحاظ احتمال تقارن در برخی فروض مسأله

یک نکتۀ جزئی نیز این جا وجود دارد که مرحوم آقای روحانی در منتقی الاصول[[4]](#footnote-4) به آن اشاره نموده است و آن عبارت از این است که در برخی فروض مسأله به احتمال تقارن حادثین توجه نشده است و لکن ما به قصد ورود به نکات جزئی فقهی در مورد این مثال ها را نداشتیم.

1. كفاية الأصول ( طبع آل البيت )، ص: 419 [↑](#footnote-ref-1)
2. فرائد الاصول، ج‏2، ص: 667 [↑](#footnote-ref-2)
3. هامش كفاية الاصول ( با حواشى مشكينى ) / ج‏4 / 576 / الحادي عشر ..... ص : 567 [↑](#footnote-ref-3)
4. منتقى الأصول، ج‏6، ص: 239 [↑](#footnote-ref-4)